

خبر

تکذیب فشار به شهردار تهران برای تغییرات مدیریتی در سازمان بازرسی شهرداری

● تنسیم: به‌دنبال انتشار نامه‌ای به امضای رئیس سابق سازمان بازرسی شهرداری تهران و ایجاد شائبه درباره آنچه فشار به شهردار تهران از جانب برخی مراکز برای توقف حرکت سازمان بازرسی شهرداری تهران انجام داده است، ضمن تکذیب هرگونه فشار برای تغییرات مدیریتی، لازم به توضیح است که شهردار تهران صرفا شاخص‌های کارآمدی، تعهد، تخصص و مصلحت شهر و شهروندان از مبنای تغییرات مدیریتی می‌داند.
شایان ذکر است نامه منتشرشده در رسانه‌ها بعد از اعلام تصمیم تغییر در مدیریت سازمان بازرسی شهرداری تهران تنظیم و صرفا در اختیار رسانه‌ها قرار گرفته است.

ادامه از صفحه اول

دستگاه اعتمادساز

هم آمریکا که وعده سخت‌ترین و بزرگ‌ترین تحریم‌های تاریخ را داده است و هم خود شاو دیگران واقعیت این شرایط را پذیرفته و به جنگ توصیف کرده‌اید. در شرایط خاص و جنگی، ابتدا باید مسئولان در همه ارکان نظام خاص باشند که به میدان بیایند؛ نه اینکه مردم ما جنگ ندیده‌اند و با تحریم‌ها آشنا نیستند و هراس در دلشان افکنده شده است، اما راستش سؤالات این است که پس مسئولان کجایند؟ ما که دوره جنگ تحمیلی را فراموش نکرده‌ایم که مسئولان از جان و مال خود در کنار و پیشاپیش مردم گذشتند.

مردم ما جنگ طلب نیستند، اما در برابر تحمیل زور و جنگ می‌ایستند کما اینکه در جنگ تحمیلی ایستادند و رکورد اولین جنگ در ۲۰۰ سال اخیر را ثبت کردند که ایرانیان هیچ بخشی از خاکشان را نگذاشته‌ند به مالکیت دشمن در بیاید، پس اگر بناسط بایستیم باید اول و عملا مسئولان به میدان بیایند.

راستش افکار عمومی قانع نیست؛ افکار عمومی سؤالات و ابهامات بسیاری در موضوعات گوناگون سیاسی و قضائی و امنیتی دارد؛ سؤالاتی که در سال‌های گذشته بی‌پاسخ مانده و اکنون اعتماد آنها را به سیاست‌ها و رویکردهای اصلی کشور متفاوت از اعتماد آنها در دوران جنگ تحمیلی کرده است.

منش و گفتار شما نشان داده است که در حکومت‌داری معتقد به رابطه سود -زبان هستید که البته امر سیاست باید این چنین باشد؛ دیدن سود و زبان جمع، سود و زبان ملت. پس برای اینکه در مسیر ایستادی در برابر زورگویی مدیریت کنونی کاخ سفید قرار گرفت، باید زبان را به حداقل ممکن رساند و شما برای این کار به بازسازی افکار عمومی نیاز دارید. اعتماد افکار عمومی و ملت را از موفقیت و پیروزی در این ایستادی است؛ شما که می‌گوییم، منظور کلیت نظام است. همه ارکان نظام به شفافیت نیاز دارد و البته به میدان آمدن صادقانه و به دور از طلبکاری از ملت. این ملت همان‌طور که امام را حل گفتند ولی نعمتان مسئولان هستند، بنابراین همه منابع و امور باید برای سربلندی و بارها آنها باشد؛ باید صادقانه و شفاف و البته با واکنش سریع و نه کند، مسائل را با آنها در میان گذاشت تا مسئولان پاک را در کنار خود ببینند و برای این کار حاشیه‌های مالی و غیرمالی که برای برخی مسئولان و بستگانشان وجود دارد، باید زوده شود. راه اعتمادافزینی همین است، وگرنه تصور افکار عمومی این است که دولت نفتی و رانتیر که هر کسی تلاش دارد با به‌دست‌آوردن پستی، بخشی از آن را تصاحب شخصی کند، عمیقا ضد اعتمادسازی است.

اگر از ملت خواسته می‌شود که کمربندها را در دوره کنونی محکم کنند، باید مسئولان ابتدا محکم‌تر این کار را بکنند. برای این کار باید دولتمردان ارشدی را به‌کار گرفت که معتقد به این امر و شفافیت و اعتمادسازی و اعتنا به افکار عمومی باشند؛ بنابراین مردم انتظار تغییر در کابینه را دارند که نباید غفلت کرد که این تغییرات فقط در سطح اقتصادی باشد. دونالد ترامپ را ببینیم که چگونه در این یک‌نیم‌هفته سالی که در واشنگتن مستقر شده، به نزدیک‌ترین افراد به خود رحم نکرده است و وسیع‌ترین جابه‌جایی‌ها ازسوی رئیس‌جمهور ایالات متحده در تاریخ این کشور را رقم زد تا اینکه کابینه و یاران زندیش کاملا با او همسو شوند و البته تذکر. یک‌سال‌وادنی طول کشید که جان بولتون و مایک پومپئو که خواهان فروپاشی ایران هستند به جمع عوامل اصلی راه یافتند و جمع ترامپ کاملا یکدست و تغلیط شد. ما هم به کابینه‌ای نیاز داریم که با اعتقاد به شما و شرایط جدید، سکان‌دار امور مختلف دولت را در نه‌تسه بگیرند و نه تنها به این بسنده کرد که به رسانه‌های ضداسامه‌دار آزادی داده شود که بازوی شفاف‌بینی و نظارت بر شرایط خاص کنونی باشند؛ رسانه‌هایی که بدون دسترسی به منابع رانتی همواره سخت‌کوشانه و جانانه و لسلوزانه در خدمت افکار عمومی بوده‌اند. این همان دستگاه اعتمادساز است.

شهزاده‌مهی؛ پیش از آغاز بازی‌های جام جهانی میهمان روزنامه «شرق» بودند؛ سه دختر شبیه همه دخترانی که در خیابان از کنارمان رد می‌شوند. با دست‌بندهایی که رویش آرم باشگاه پرسپولیس حک شده بود. آمده بودند تا از اشک‌ها و لبخندها و ترس‌هایشان وقت ورود به استادیوم بگویند. آنها فقط سه نفر از دختران ریش‌داری بودند که با لباس مبدل وارد استادیوم آزادی شده‌اند. آمده بودند از لحظه باشکوه ورود به ورزشگاه بگویند، آمده بودند از مردانی تعریف کنند که وقت گذر از گیت‌های ورزشگاه برای اینکه شناسایی نشوند دورشان را می‌گیرند. از مردهایی بگویند که وقتی روی سکوهای آزادی می‌نشینند به حرمت ورود زنان با لباس مبدل حرمت‌ها را رعایت می‌کنند و وقت پایان بازی با آنها عکس یادگاری می‌گیرند. این گزارش حاصل گفت‌وگوی یک‌ساعته روزنامه «شرق» با لیلی ملکی، زهرا خوشنواز و لیلی قنبری است که روی مطالبه زنان بر ورود به ورزشگاه آزادی ایستاده‌اند. در بازی ایران-یرتغال که حضور زنان برای دیدن بازی از پرده بزرگ ورزشگاه آزاد بود، آنها این‌بار شیبه همه زنان دیگر وارد استادیوم شدند و با پوسترهایی که رویش نوشته شده بود آزادی را آزاد کنید، پرچم ایران را در دستشان تکان دادند. می‌گویند عاشق فوتبال‌اند و مثل مردانی که پیش از ورود به استادیوم از آنها نمی‌پرستند که آیا ورزش‌های دیگر مردان را هم دنبال می‌کنند، حق دیدن فوتبال در استادیوم را می‌خواهند. می‌گویند توهین‌ها و انگ‌های جنسیتی را تحمل می‌کنند چون خواسته‌شان را خواسته‌ای برحق می‌دانند. این روایت، روایت این دختران است.لیلی ملکی از دو دختران ریش‌دار دیگر بزرگ‌تر است. روان‌شناسی خوانده و کارمند یک شرکت خصوصی است. لیلی قنبری دانشجو است و زهرا خوشنواز هم در یک شرکت بازرگانی فعالیت می‌کند. واکنش‌ها به حضور آنها در ورزشگاه با هیجان اطرافیانشان همراه است. اما طبیعتا این علاقه نسبت به فوتبال از یک جایی آغاز شده است. لیلی ملکی می‌گوید: اگر بخواهم از قبل‌تر صحبت کنم باید بگویم ما با محرومیت دیدن فوتبال به دنیا آمده‌ایم. اما اجازه به‌دید از گذشته‌های نزدیک شروع کنیم باید به چند سال قبل برگردیم که به عنوان معترض پشت در ورزشگاه می‌رفتم. آن زمان اصلا تصمیمی نداشتیم به عنوان سب‌ر سوار در ورزشگاه بشویم، خواستیم لا‌ش کنیم راه ورود خانم‌ها به ورزشگاه باز شود و بازی‌های زیادی را به‌صورت خودجوش پشت در ورزشگاه می‌رفتم و از شنیدن صدای هواداران و تشویق‌ها لذت می‌بردیم.

صدای موج ونور

افرادی که بیرون ورزشگاه وقت بازی ایستاده باشند، حتما صداهای شبیه موج دریا را شنیده‌اند که از همه‌همه هیجان‌انگیز صد‌هزار آدم درست شده است. حالا تصور کنید که بین آن صدهزار نفر کسانی باشند که شناس تکان‌دادن پرچم‌های قرمزشان را داشته باشند. از دختران ریش‌دار می‌خواهم از حس اولین بارشان بگویند. راول اول زهراست. زهرا درشت‌تر از دو دختر دیگر است گریم‌شدش شاید ساد‌تر، به شرطی که گریم لیلی قنبری را فاکتور بگیریم؛ لیلی به دلیل موهای کوتاه و عینک گردش گریم خاصی نمی‌خواهد. صرفا یک کلاه روی سرش می‌گذارد و بدون یک کلمه حرف از گیت‌ها رد می‌شود. زهرا از هیجان ورود به استادیوم این‌طور تعریف می‌کند: وقتی بازرسی دوم را رد می‌کنید، از یک تونل تاریک می‌روید به یک‌سویید که‌باره موج نوری و چمن سبز زمین را می‌بینید. لیلی ترجیح‌ند حرف‌هایش اشک است... انگار بغض‌هایش اینجا آمده تا راوی محرومیت باشد. او می‌گوید: می‌دانید من و لیلی کوچیکه چرا تصمیم گرفتیم به ورزشگاه برویم؟ ما در همه بازی‌ها بیرون ورزشگاه بودیم خصوصا بازی‌های آسیایی، دربی‌ها و جشن قهرمانی، ولی ما حتی اجازه هرگونه روی چمن روبه‌روی ورزشگاه را هم نداشتیم. شاید اگر اجازه می‌دادند پشت در ورزشگاه باشیم و صدای تشویق‌ها را بشنویم به فکر داخل‌رفتن نمی‌افتادیم. اما به ما در این حد هم اجازه نمی‌دادند. در بازی ایران-سوریه که ما را تهدید کردند و بن‌هایمان را از کیف‌هایمان دراورده و پاره کردند و گفتند اگر می‌خواهید شب در خانه‌هایتان بخوایید، از اینجا بروید. در این حد رفتار کردند. بازی جشن قهرمانی پلاک خور‌رویمان را کردند و ما را متفرق کردند. تصور کنید در این حد تحقیر و توهین و ممانعت و تحریم بود. همان بازی بود که به لیلی گفتم من برای داری به داخل ورزشگاه می‌روم. برای بازی ایران و سوریه برای چند ساعت کوتاه بخش فروش بلیت برای زنان نیز فعال شد. لیلی کوچیکه همان موقع بلیط می‌خرد تا مثل خودش، مثل یک زن واقعی وارد استادیوم شود. لیلی کوچیکه می‌گوید: در بازی ایران-سوریه بلیت خریده بودیم و در جایگاه صندلی به اسم خودمان داشتیم. ما هم یکی از ۱۱ نفری بودیم که اجازه گذاشیمان می‌گفتند کلا ۱۱ نفر بلیت خریدند. پول بلیتمان را هم پس ندادند. پشت در ورزشگاه که رفتم جمعیت زیادی بود و کلی هم ما را تهدید کردند. همان پشت در نشسته بودیم و از اطلاعات و امید حمایت می‌کردیم. فکر می‌کردیم باز می‌شه این در. همان‌جا بود که با لیلی ملکی برخورد کردم. یکی از بچه‌ها می‌گفت ای‌میدوار بلیت‌های در باز نمی‌شود. گفتیم ما از آقای روحانی حمایت کرده‌ایم ایشان درها را برای ما باز می‌کند. آنها به روزهای پرامید انتخابات ارداریبهشت برمی‌گردند. لخنورند از درهایی که باز نشد. زهرا خوشنواز می‌گوید: ریش و سبیل ما کلید آزادی شد؛ اما کلید آقای روحانی نتوانست در استادیوم را باز کند. لیلی کوچیکه همان‌طور که حرف زهرا را تایید می‌کند، می‌گوید ما واقعا این امید را داشتیم که یکی هست که ما را نجات دهد و وقتی فهمیدیم کسی کمکمان نمی‌کند، تصمیم گرفتیم خودمان راه را باز کنیم.بخشی از صحبت‌های این سه نفر اعتراض به تبعیض میان زنان ایرانی و خارجی است. می‌گویند کدام قانون به زنان کشورهای دیگر اجازه می‌دهد وارد استادیوم آزادی شوند و به دختران مشتاقی که پرچم



علینا

سوندا

لیلی ملکی

شرق

روایتی از تلاش دختران عاشق فوتبال برای ورود به ورزشگاه آزادی

دختران ریش‌دار

در زبان می‌شود جاری کرد. دخترها بعد از تمام‌شدن و قرمز شده، اجازه حضور نمی‌دهد؟ دختران ریش‌دار روایتگر تبعیضی هستند که به چشم دیده‌اند. آنها می‌گویند: در بازی ایران- ازبکستان اعتراض کردیم، جلوی در مأمور‌ها به ما گفتند با پرچم ازبکستان می‌توانید وارد شوید. در بازی ایران- سوریه هم همین را گفتند. به نظرم این هم یک رفت‌د بود که برویم داخل، ما را بگیرند؛ چون ون‌ها منتظر بودند. بازی ایران- سوریه خیلی از دخترها پرچم را انداختند و رفتند. هر اتفاق و تصمیمی یک اولین باری دارد. اولین باری که لیلی ملکی تصمیم به رفتن به استادیوم می‌گیرد، داری ۸۶ بود. او و لیلی کوچیکه از طریق چند تا از پسر‌ها که هوایشان را در استادیوم دارند، از جو ورزشگاه باخبر می‌شوند. پسر‌ها در یک تماس تلفنی به آنها هشدار می‌دهند فکر ورزشگاه‌آمدن را ب درشان بیرون کنند؛ چون بازرسی‌های بدنی شدیدی جلوی در ورودی انجام می‌شده. لیلی می‌گوید برای ورود به ورزشگاه باید چند مرد در کنارشان باشد. وقتی از گیت رد شوی، اگر یک مرد کنارت باشد، احساس می‌کنی که از جانب مأموران کمتر دیده می‌شوی. این داری همان داری ۹۶ است که پرسپولیس یک بار سفر بازی را باخت. لیلی ملکی می‌گوید: آن‌قدر استرس گرفتیم که لیلی کوچیکه گفت من نمی‌آیم. من با گریم، ریش و سبیل گذاشتم و لباس پسرانه پوشیدم. گفتم نمی‌توانم تصور کنم شش، هفت ماه منتظر چنین روزی باشم و قدم وقتی داخل رفتم اول به سمت در شرقی رفتم. آن‌قدر اضطراب داشتم که دوباره به در اصلی برگشتم.

از سمت چپ‌هایی که داخل بودند، مدام موج منفی می‌گرفتم و در نهایت گفتند اگر می‌خواهی داخل بیایی سرت را پایین بینداز و بیا و به چیزی فکر نکن. وقتی دو گیت را رد شدیم، با اینکه بالا رفتن شناسن من آن بازی اولین بازی‌ای بود که گیت بالا را هم فعال کرده بودند (هیچ‌وقت به لیلی کوچیکه یاد نمی‌رود، با‌هانی‌ها را دور شکمم پیچیده بودم که بتوانم بدنم را هم‌سطح کنم. سطح صافی نداشت. مأمور بازرسی که دو بار با طمانینه به پهلوی من دست کشید ولی خدا را شکر توانستم وارد ورزشگاه شوم. من هر بار که پرسپولیس می‌بازد، تا یکی، دو هفته حالم بد است؛ اما آن روز وقتی وارد ورزشگاه شدم، حالم طوری بود که اصلا نفهمیدم پرسپولیس باخته، آن‌قدر جوزه‌بود که اصلا حس نکردم. با اینکه پرسپولیس، تیم محبوب من است، آن بازی بازنده بود؛ اما خوشی زائدالوصف ورود به ورزشگاه زهر باخت را کم می‌کند. لیلی همان‌طور که اشک‌های درشتش را پاک می‌کند، می‌گوید: آن‌قدر در استادیوم حال خوشی داشتم که متوجه باخت نشده بودم. البته یک درد درونی هم داشتم. بچه‌ها می‌دانند من در ورزشگاه گریه می‌کردم که چرا باید با گریم و ریش بتوانم به ورزشگاه بروم.

چرا درزن‌له بمیرم و به آرزویم نرسم؟

زهرا خوشنواز روایت دیگری از ورودش به ورزشگاه دارد. زهرا اولین بازی پرسپولیس را مقابل تراکتورسازی در استادیوم آزادی دیده. زهرا می‌گوید اولین بار من خیلی استرس داشتم. تراکتوری‌ها در بازی رفت بازیکنان به هادی نوروزی توهین کردند. در بازی برگشت بازیکنان ویدئویی منتشر کردند که هرکسی می‌تواند برای حمایت از تیم باید. گفتم من هم باید از تیم حمایت کنم و تصمیم گرفتم وارد استادیوم شوم. سه روز قبل از بازی در تهران رزله آمده بود و با خودم فکر می‌کردم باید چرا در رزله بمیرم و به آرزوهایم نرسم. تصمیم گرفتم به این آرزویم برسم. البته یکی دیگر از بچه‌ها هم دروازه بود وارد شود؛ چون هم‌قد و هم‌هیکل هستیم، با خودم گفتم من هم می‌توانم وارد شوم. گریم‌های مختلف را تمرین کردم و به خودم گفتم با متوجه می‌شوند یا می‌روم و بازی را می‌بینم. اول دو گیت بازرسی بود و بعد که متوجه شدند دخترا‌ها وارد می‌شوند، یک گیت هم اضافه کردند. من که اصلا ترسیدم و نفتم. با تیپ پسرانه دم در رفتم. من دومین گیت را که رد کردم، از تونل که خارج می‌شدم، زمین چمن را که دیدم، گریه‌ام گرفت. صداه‌ا در گوشم می‌پیچید و مثل گنگ‌ها بودم. اول که صداه‌ا را نمی‌شنیدم، در جایگاه دو نشست‌م و بازیکنان که برای گرم‌کردن آمدند، من دوباره گریه‌ام گرفت. لیلی قنبری با همان لیلی کوچیکه در‌دش‌راش از بقیه دخترها کمتر است. او بازی پرسپولیس و الوصل را داخل استادیوم تماشا کرده، تنها یک کلاه داشته و یک پرچم قرمز رنگ. پشت در ایستاده بوده که مأموری به او می‌گوید: برادر! این دو خانم همراه شما هستند و لیلی ما بله آرامی جوابش را می‌دهد و به همین راحتی لیلی وارد استادیوم می‌شود. البته این به همین راحتی‌را فقط روی دیوار اتاق داشت‌م، اما الان نه. الان فقط لوگوی

پرسپولیس است. آن زمان فقط می‌خواست‌م به‌ظاهر به همه نشان دهم‌م من این هست‌م. الان فقط خودم هستم و دلم. زمان جشن قهرمانی ۱۰ سال قبل وقتی گل قهرمانی را سپهر حیدری زد، طوری گریه کردم که خانواده‌ام تعجب کرده بودند. هر چه می‌گذرد علاقه‌ام بیشتر می‌شود. الان هر‌جا پرسپولیس می‌رود من هم به همان‌جا سفر می‌کنم.

لذتی که سال‌ها دریغ شد

از آنها به‌عنوان کسانی که بین مردها به ورزشگاه رفته‌اند می‌خواهیم که درباره جو ورزشگاه بگویند. «ااااااااا». اولین واکنشش لیلی کوچیکه به این ماجراست. او می‌گوید: اولین‌بار که به ورزشگاه می‌روی می‌فهمی چه لذتی را سال‌ها از تو دریغ کرده‌اند. اینکه می‌گویند مردها بی‌فرهنگ هستند و شما را در ورزشگاه ادیت می‌کنند، می‌توانند شما را در ورزشگاه تحمل کنند، اصلا درست نیست. جز احترام، تشویق و حمایت بی‌دریغ تا‌به‌حال چیزی ندیده‌ایم. کمک می‌کنند که لو نرود دختری. حواسشان هست، جاهایی که ما پنج نفر شعار می‌دادیم، مردان جایگاه شعار نمی‌دادند.

لیلی ملکی هم روایت خودش را دارد. او می‌گوید اطراف‌ها اصلا لحض نمی‌دادند. این خیلی خوب است. جو وقتی زنانه باشد، ما هم ممکن است خیلی حرف‌ها بزنیم، اما وقتی در جمع مردها هستیم حجب‌وحیا و حریم وسط می‌آید. در مورد آقایان هم همین است. به نظرم اینکه می‌گویند آقایان در ورزشگاه فحش می‌دهند بیشتر توهین به شخصیت آقایان است تا ما، چون واقعا این‌طور نیست. انکار نمی‌کنیم که فحش داده می‌شود، اما در همه جایگاه‌ها این‌طور نیست. من در شش بازی در شش جایگاه مختلف بودم و همه‌جا یکسان نیست. وقتی مردها اطراف ما متوجه می‌شوند ما دختر هستیم، باور کنید که فحش نمی‌دهند.

مادامه‌امی دختم

ما می‌خواهیم کارمان ادامه داشته باشد. این خواسته دخترانی است که مطالبه ورود به ورزشگاه را دنبال می‌کنند. لیلی ملکی می‌گوید این خواسته هفدهم‌د است. خواسته ما این است که زنان بتوانند وارد ورزشگاه‌ها بشوند. نه‌فقط برای دیدن فوتبال، بلکه در تمام ورزش‌ها. کسانی که طرفدار کشتی و والیبال هستند می‌خواهند در ورزشگاه بازی‌ها را تماشا کنند. می‌توانیم برای ورزش‌های خانم‌ها ممنوعیت قائل شویم، اما خنده‌دار است که از حضور خانم‌ها در ورزشگاه‌ها جلوگیری کنیم. زهرا خوشنواز با تأیید حرف‌های لیلی می‌گوید: به‌هر‌حال هر چیزی بهایی دارد.لیلی کوچیکه می‌گوید: البته این‌ا بگرویبند‌ها اشتباه است. ما را که بگیرند اسطوره می‌شویم. این اسطوره‌سازی‌ها را نمی‌فهمم.

زهرا خوشنواز: ورزشگاه‌ها پر از دختر‌هاست. ما تصور می‌کردیم فقط خودمان پنج نفر در جشن قهرمانی وارد شده‌ایم، بعد دیدیم دختران زیادی هستند.لیلی کوچیکه: دیگر برای مردان داخل استادیوم حضور ما عادی شد... از حس‌وحال داخل استادیوم بگو. این سؤال را از لیلی ملکی می‌پرسم و او می‌گوید: بهترین بازی‌ای که یک هوادر می‌تواند ببیند، داری است، چون تیم رقیب چندان‌ه، ک‌ری‌خوانی‌ها و همه‌چیز دارد... تصور کنید ۹۰ دقیقه صدای تپتمان را با موج ورزشگاه می‌شنوید. برای کسی که نرفته تصورش این‌قدر نیست. بشهادت می‌کنم یک‌بار تجربه‌اش کنید و شک نکنید باز هم مایل به تجربه‌اش خواهید بود. اولین‌بار که به بازی داری رفتم، فتمت دیگر نمی‌روم، اما بعد از داری در همه بازی‌های پرسپولیس داخل ورزشگاه بودم، چون دیگر نمی‌توانی تصور کنی که آن بازی را در خانه با صدای گزارش‌کننده، موج‌های مکزکی و نشست‌وبرخاست‌ها به راحتی به یاد می‌آوری. آنها این بها را به جان خریده‌اند. حتی قهر و دعوی خانواده را هم به جان خرید‌اند. زهرا می‌گوید: اولین‌بار که به ورزشگاه رفتم، کسی از خانواده‌ام اطلاع نداشت. در راه برگشت که بودم تمام سایت‌ها خبری عکس من را گذاشته بودند. به خانه که رسیدم مادرم را دیدم که عصبانی بود. چشم‌هایش کاسه خون و پرسید کجا رفتی بودی؟ از شدت عجله که ریش مصنوعی را کنده بودم، صورتم زخم شده بود. گفتم به استادیوم رفته بودم، بیخشد. رفتم داخل اتاقم که مادرم سلسله‌وار با خودش حرف می‌زد. دوستم دنبالم آمد و من را شب به خانه‌شان برد. آن‌قدر که مادرم عصبانی بود. اما در بازی‌های بعدی به خانواده‌ام می‌گویم که به استادیوم نمی‌دانست. متأسفانه خانواده من اهل رفتن به استادیوم نیستند. اگر بودند خیلی بیشتر می‌رفتم. لیلی کوچیکه هم می‌گوید: من از بچه‌های دیگر ستم‌کمتر است و هنوز هم استقلال مالی ندارم. هنوز خیلی زیر نظر خانواده‌ام هستم. وقتی وارد استادیوم شدم، خانواده‌ام نمی‌دانستند. عکس‌ها که پخش شد به خاله‌ام گفتم به مادرم بگو و بگو که به روی من نیاورد که می‌داند. خاله‌ام به مادرم که گفت مادرم گریه کرد. پدرم هم متوجه شد که خیلی ترسیده بودم. وقتی به خانه رفتم پدرم به رویم نیاورد، ولی گفت مدام با دوستان‌ت بیرون هستی. من دانشجوی رشته روانیاتک دانشگاه تهران مرکز هستم. در دانشگاه هم روزی که عکسم پخش شد بچه‌ها می‌خواستند با من عکس بگیرند. یکی از استاد‌هایم که طرفدار سرسخت پرسپولیس است گفت من دو نمره به پرچم پرسپولیس می‌دادم، درست‌است؟ شما این دو نمره را دارید. در کل فشار و استرس بعد از پخش شدن عکس‌ها زیاد بود. این دختری بازیکن‌پرست نیستند. از همان روز‌های کودکی عاشق فوتبال‌ا و پرسپولیس بوده‌اند. زهرا که می‌گوید فوتبال خیلی مورد علاقه‌اش نیست و عاشق پرسپولیس است، از چهار پنج سال‌کی که همراه پدرش به پرسپولیسی است فوتبال تماشا می‌کرده عاشق پرسپولیس بوده و خانواده‌اش امید داشته‌اند کم‌کم بهتر می‌شود، اما نشد. زهرا می‌گوید: قبلا پوستر بازیکن‌ها را روی دیوار اتاق داشت‌م، اما الان نه. الان فقط لوگوی

خبر

اختلال در توزیع داروی بیماران تالاسمی

● آنا؛ رئیس کمیته علمی انجمن تالاسمی ایران اظهار کرد: شرکت‌های تولیدکننده داروی «دی فری پرون» به دلیل بدهی داروخانه‌ها از توزیع سراسری دارو در کشور خودداری می‌کنند. دکتر مجید آراسته، رئیس کمیته علمی انجمن تالاسمی ایران، در گفت‌وگو با خبرنگار گروه اجتماعی خبرگزاری آنا، درباره مشکل بیماران تالاسمی برای تهیه داروی Deferiprone (دی فری پرون)، گفت: دی فری پرون یک داروی خوراکی است که برای کاهش بار آهن اضافی در بیماران مبتلا به تالاسمی استفاده می‌شود. قیمت این دارو چند وقت اخیر حدود ۵۷۰ هزار تومان بود، اما به صورت رایگان در اختیار بیماران قرار می‌گرفت. وی افزود: در تفاهم‌نامه وزارت بهداشت با سازمان‌های بیمه‌گر این دارو جزء لیست بیمه قرار گرفت اما قیمت آن به ۹۰۰ هزار تومان رسید. در واقع وقتی بیماری برای تهیه این دارو به داروخانه مراجعه می‌کرد- ۵۷۰ هزار تومان را باید به‌ها تقبل می‌کردند و ۳۲۰ هزار تومان را باید بیماران از جیب می‌پرداختند. آراسته خاطر‌نشان کرد: شرکت‌هایی که در داخل کشور این دارو را تولید می‌کنند قبل از افزایش قیمت دارو برای مدتی بدون اینکه به پزشکان، داروخانه‌ها و بیماران اطلاع دهند توزیع را لغو کردند و پس از تصویب گرانی مجدد، نسبت به توزیع اقدام کردند. رئیس کمیته علمی انجمن تالاسمی ایران یادآور شد: ما متأسفانه شرکت‌ها برخی داروخانه‌ها را در لیست سیاه قرار دادند و به دلیل افزایش بدهی داروخانه‌ها، این دارو را در اختیار آنها قرار دادند. وی با بیان اینکه همه این مسائل دسترسی بیماران به دارو را بسیار محدود کرد، گفت: پس از افزایش اعتراض بیماران، وزارت بهداشت این دارو را در لیست بیمه قرار داد. درواقع اکنون این دارو رایگان در اختیار بیماران قرار می‌گیرد اما به دلیل محدودیت شرکت‌ها برای توزیع و عدم تمایل داروخانه‌ها برای تهیه دارو بیماران همچنان درگیر عدم دسترسی آسان به این دارو هستند.

ادامه از صفحه اول

در مثل مناقشه نیست!

برای همین هوش و نبوغ ما نه‌تنها به شناخت زمینه و پیداکردن راه‌حل‌های مناسب با آن نینجامیده بلکه عمل مبتنی بر تصمیمات جامعه تخصصی زمینه را به سمت واکنش رانده و ما امروز در ساحت‌های مختلف طبیعی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در آستانه‌های تحمل زمینه خود قرار داریم. در پاسخ به این واکنش‌ها دانش‌ها و نتجک‌ها ما نیازمند محکوم می‌دانند که چرا به راکمان‌های آنان ر‌کاب نمی‌دهد و بیش‌ازپیش ناامید و منزوی می‌شوند. در واقع جامعه علمی ما مبتلای به بیگانگی با زمینه است و ازاین‌رو رفتار‌ها و واکنش‌هایش شبیه نوعی اختلال است که نزدیک‌ترین مثال به آن اختلال اتیسم است.

یکی از قابلیت‌های زبان برای بیان، تمثیل است و البته همواره گفته‌اند در مثل مناقشه نیست، یعنی وقتی می‌گوییم «حسن مثل شیر است»، اگر کسی پیرسد «پس پال و دمش کو؟» تعجب خواهیم کرد؛ چراکه ما در بیان این مثال مطمئنا بارزترین ویژگی شیر بیشه را که همان شجاعت است، برای این بیان کیفی دلآوری حسن به عاریت گرفته‌ایم. همان‌طور که بسیار از اصطلاحاتی مانند «مدیران کوتاه‌قد»، «کره کور»، «صدا‌های گوش‌خراش و کرکننده»، «جوانی و خامی»، «پیری و ناتوانی»، «کودکی و نادانی» و ... استفاده می‌کنیم، مسلما منظور توهین به افراد قدکوتاه، نابینا، ناشنوا، پیر، جوان یا محکوم‌کردن قدکوتاهی، نابینایی، ناشنوائی، پیری یا جوانی است. ... از آن تمثیلات آن‌قدر باز زبان چنین است که هیچ نوشته و حتی هیچ جمله‌ای از مکالمات روزمره از آن خالی نیست؛ در طول روز بسیار از تعبیراتی چون نابینایی و ناشنوائی... و... بهره می‌بریم، بی‌آنکه قصد تحقیر داشته باشیم یا کسی از آن برداشت توهین‌آمیز کند. البته همین که می‌گویند در مثل مناقشه نیست، یعنی تمثیل بسیار در معرض مناقشه‌انگیزی است و اگر این‌طور بوده، بنده به سهم خود از همه کسانی که به‌نوعی با اختلال اتیسم سر‌وکار دارند و حامیان مبتلایان به اتیسم عذرخواهی می‌کنم. برای برطرف‌شدن هرگونه سوءتفاهم توصیه می‌کنم یادداستی با عنوان «منتاع از زمینه ابتلای معاصر» در روزنامه اعتماد مورخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷ را مطالعه کنند؛ در آن یادداشت از اصطلاح «بیماری» استفاده نکردم و به‌صراحت گفته‌ام که مبتلایان به اتیسم ای‌سا بسیار باهوش و حتی نابغه باشند اما تنها چیزی که سبب می‌شود اتیسم را اختلال بدانیم، مشکلات آنان در ارتباط با زمینه است؛ در همان‌جا بیولوژیک» مخاطب را متوجه استعاره سخنم کرده‌ام تا شبه‌های باقی نماند.

باید پذیرفت که وقتی از اختلال سخن می‌گوییم منظورمان انحراف از معیاری طبیعی است و این اصلا لایق ویژگی‌های مثبت و والای گروهی نیست، همان‌قدر که گروه بزرگی از حامیان و متخصصان تلاش می‌کنند و امید دارند که مبتلایان به اتیسم زندگی سالم و مبتنی بر پیش‌گیرند، منظور بنده نیز طرح مسئله و پاری‌خواستن از کسانی بود که می‌توانند در مقیاس وسیع‌تری برای درمان اختلال زمینه‌گزیزی در میان نتجکان و تحصیل‌کردگان چار‌های ببینندش.